

۲۲۲

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۵۵



۱۲۴۵۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: جامع الافکار فی مسائل الاعتقاد (رشته)

مؤلف: طاهر بن محمد

مترجم:

۱۵۵۲۹

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۰۶۵

نسخه از

حلب یازدهم  
۱۳ / ۴ / ۷۹

برای افکار

لاصفین ماسی

۱۲۵۲  
بیت / نزل

۵۰۰

از مجموعه ۱۲ / فصلی

۳۵۰۰۰ / نزل

سی هزار و نوزده

بدایع الافکار

۱۵۵

۴

۱۲۴۵۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب جامع الانفیری منافع الاعتدال (رسمی)

مؤلف: طهرانی، محمد

مترجم

شماره قفسه: ۱۵۵۲۹



جمهوری مآثر ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۰۶۵

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶

حلب یازدهم  
۱۳/۴/۷۹

نکته از  
برایغ الاصل  
الاصح مانعی

۱۲۴۴  
تاریخ / فصل

۵  
۵  
۵

از مجموع ۲۹ فصل

۳۵۰۰۰ / ۱۳۵۰۰

۵  
۵  
۵

بدایع الافکار

۴

۱۳۵۰



بداية الأفكار

٤

مخطوط

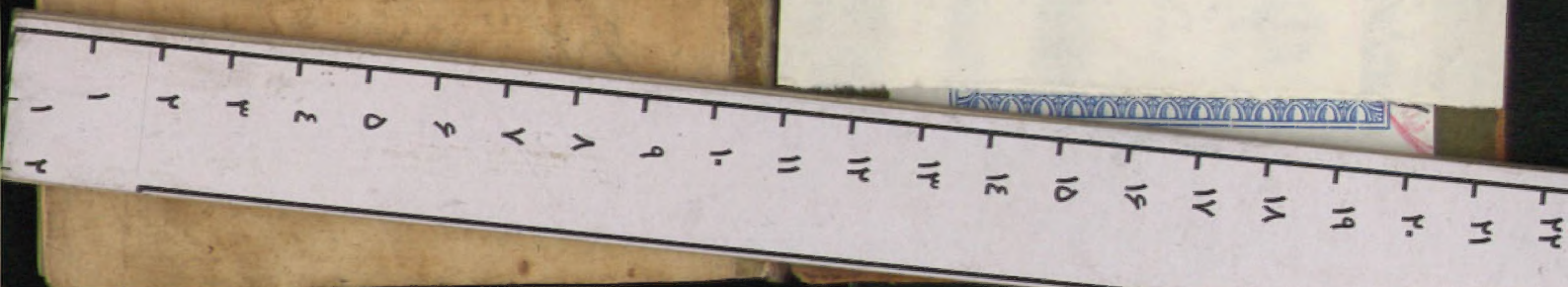
٤٨٨

بداية الأفكار في صنائع الاشغال

للكاشفي

١٥٥٢٩

٩١٠٧٥





فهرست بدائع الزكاه

في البيع والتجارة والقيمة

مكتبة  
مجلس  
مجلس  
مجلس

مجلس  
مجلس  
مجلس  
مجلس

P7651

8V.1P



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مفصل کتاب بدائع الزخارف فی صنائع الشعراء  
که کاشفی در فنون است که در بدیع و نقد الشعر و  
فایده نگاشته است بالغین صفحات  
فصل اول در مقدمه در تعریف شعر ۶  
فصل دوم در انواع شعر ۸  
فصل سوم در اقسام شعر ۱۶  
فصل چهارم در الفاظ منطوقه ۳۱  
ماد اول در صنایع  
صنعت اقرب ۳۴

۳۵	نصیب	۶۳	اعاث
۳۶	نصیب الخلیل	۶۴	نصیب مزوج
۳۷	مجنبات	۶۸	امتناع
۴۶	اشقاف	۷۰	تمثيل
۴۷	لکری	۷۱	ارحاف
۵۱	مقلوبات	۷۲	مشاکله
۵۵	معلوبات	=	تبيين نصير
۵۶	طرح و عکس	۷۳	تشبيهات
=	أضلاع	۷۸	ابهام
۵۹	رد الجحش	۸۱	شبه ابهام
۶۲	نضائر	۸۲	ابهام مرکب



١٠٤	الفنّان	١٣	إجمال بغير
١٠٥	تدارك	١٤	تكميل
=	استدراك	١٥	تبلغ وتلوغز
١٠٦	تاكيد المدح والثناء	١٦	تبيين الصفا
١٠٧	المدح الموجه	١٧	سافة الأعداد
١٠٨	محمل الصديق	١٨	مراعاة النظر
=	خروج جدي	١٩	اعتراض الكلام
١١١	معنى	٩١	توشحات
١١٢	لغز	٩١	إرسال المثل
١١٥	ذو فاضل	١٠٠	= مثليين
١١٧	ذو القوافي	=	متلون

١١٧	ذكر القوافي	١٢٦	مدح مشتمل جامع
=	قوله القوافي	١٢٦	نوسيم
١١٨	فاحمل العارف	=	إطراد
=	سؤال وجواب	١٢٧	نسيم
١٢١	ترنل	١٢٨	مقطع وموصل
=	حين مطلع	=	حذف و مجرد و
=	براعة السهل	١٢٩	منقوط
١٢٣	إعادة القوافي	١٣١	رفط وخفا ومجر
=	حين غلط	=	مهاج
١٢٥	حين طلب	١٣٢	شابع
=	حين مقطع	١٣٣	نخب



۱۵۷	صَلَفُ	افراد
۱۶۲	=	اضافه الحرف
۱۵۸	موقوف	مفرج جامع
۱۶۳	حاصل موقوف	
۱۵۹		الحاف
۱۶۳	استفهام	
	=	ملحق مفعول
۱۶۴	استزاده	
۱۶۰		ملحق مفعول
	تَكِيدُ	و محاج
۱۶۲		۱۶۴

۱۳۳	خُزْنِ مُبْلَد	۱۴۲	تَرْوِج
۱۳۲	تَرْجَم	۱۴۵	تَرْكِب
	=	۱۴۶	مَحْجَلَال
۱۳۷	لَف وَشَر	۱۴۷	تَلْبِيع
۱۳۹	تَضْجِيف	۱۴۷	اِسْطِرَاح
۱۴۰	مُصَحَّف وَتَلْبِيع	۱۴۹	تَضْمِيْن وَامْتِنَان
۱۴۱	كَلَامُ جَامِع	۱۵۱	خَوَالِئَانِ
۱۴۲	اِبْدَاع	۱۵۳	تَضْمِيْن وَتَلْبِيع
	=	۱۵۴	تَلْوِيْر
۱۴۳	عَقْد	۱۵۵	تَضْمِيْن
۱۴۴	حَلْ	۱۵۶	تَضْمِيْن



مذیل

۱۶۶

حرم

در علی بن ابی طالب

۱۶۷

حاجه در خواجه فافیه

در خواجه مشفق بر خواجه فضل

۱۸۲

عمره الشرفه الشرفه ۱۳۳۱

در خواجه فافیه  
در خواجه مشفق  
در خواجه فضل  
در خواجه...

بذلک الافکار

در سید فافیه



بذلک و فضل الشرفه

وفافیه







نقص

و در اول فصل

و در کتاب سیمین در باب بیستم و پنجم هر فرقۀ فراخور احوال  
 و خدمت هر طایفه لایق اطوار ایشان تواند بود و لاخیر عندی  
 ابریکها و لایق اطوار ایشان در غیر کتب دیگر نیز در این مبحث  
 و معارف نفسوی کامل و علایق فانی و بقدر وقت و استطاعت  
 از مویای مویای و فواید و فواید این کتاب نقلی فواید حفظ و متنبه  
 بدین سبب می در مقام سخن و تر و تریس که آن سر یا در کلام  
 فن از فنون علوم نقلی و غیره و کدام در عیاد از این هر متوسل  
 تا درین وقت که فطره لطیف و طبع عالی با ما را تا بدین ط  
 مذکور علوم و هنر و فنون می نمود از اقسام ادبیات و طبع ضعیف  
 کلام و محسنات شعری میل زیاد می نمود و بنا برین نیز از ادق  
 اتفاق فکر و شعری در علم شعر مثل بعضی از آنچه نقلی و شعری

نقص

چون متر و قافیه و مفاصیح و علم و ادب و علم و ادب و علم و ادب  
 معاصی شعری و مفاصیح از آنچه متعلق به مباحث شعری و علم و ادب  
 آن کتب نقلی و در این مباحثات فرموده و در غیر کتب دیگر را آورد  
 چون مویای مویای که اسما و غیره از این کتاب طاموده و اگر حکم مطلق از این کتب  
 و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات  
 بدایع الافکار و الصنائع و الاشعار و التمثیل و المکرمات و المکرمات  
 جناب نویسنده و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات  
 و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات  
 و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات  
 و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات و در این مباحثات

۱۰۰۰

بر لوح موزون آورده اند بعد از آن قطان بزرگ را در لوحان نوح ۴ لوحه شد  
حتم شد و در ترتیب کلمات و ترتیب عبارات باریک است و در ترتیب  
قراین چنان گیرند که کلمات کلمات کلام و سپس حال ازین حال که  
و جمع و اشیاء را در ترتیب مناسب موزون واقع شدی و بقوت حدس و ذکا  
قرینت احسان کردی تا در روز محضر غایب و محض غایب و در ترتیب  
حاضران و غایبان که این چه طور کلام است و چه طور ترتیب که هر کس مانند این  
را تو آفریدی که هر عرب و عجم را و آنا ایضا شعرت بین نفسی لافی یومی  
بناد و آله امی من نیز مانند این سخن از تو خدایم که ام آلام و در ترتیب  
که هر کس تعلیم و تعلم را و حکام موزون شعر و آوازه را شعر و آوازه را  
شاعر و قصیده و بعضی موزان برآمد که شعر که بدقیقین بود و آن  
اشعری سبک یافته و در ترتیب لغات و فصیح و بلیغ بود و چنانچه



اکثر لایم اوزون می آید پس مقولات و را بسبب این نام  
 او شعر بود و شعر می گفتند و چون در یکی اسم بر آن سیاق و سبب  
 کلام موزون که در شعر او را شعر گفته و الحاق اسم خاص چون  
 این و تمام است شعر در این و صاحب **ترغی** و زبان  
 انواع شعر و آن قصیده است غزل و قطعه و رباعی و غزل و غزل و غزل  
 و ترجعات و مثنوی **قصیده** است ابیات آن بر یک قافیه گفته  
 شود و از بازده است در که در دو مطلع آن مصرع باشد و قصیده  
 مشق از قصیده است و آن نوبه باشد و اینجاست است معنی  
 مفعول غیر مقصود قافیه یا ختم معانی و این را و الفاظ  
 مناسب و بعضی گفته اند قصیده با خود از قصیده است معنی  
 و آن اثر است به تائید الفاظ و در زانست معانی و با و آخر

الحمد لله

کهر

این شعر و لایم و موزون است چون موزون و بود و این که ایراد  
 کرده و دلالت کند بر آنکه شعر قافیه در یکی واحد و گفته اند اول  
 که اقل ابیات قصید می و سبب باشد و اکثرش نوزده و آنچه میان این  
 هر دو باشد یکو تر بود و ترجیح در مطلع قصاید است هر شعر که مطلع  
 آن مصرع نیست اگر چه مطلع باشد اسم قصیده بر آن اطلاق کنند  
 قطعه گویند و آنچه مطلع آن مصرع باشد از مقطعات خوانند چنان  
 مقطعات که بکتاب **نفس** و او شعر لغوی قطعه باشد **مطلع** **غزل**  
 مشق از مثنوی است و مثنوی از مثنوی است و مثنوی از مثنوی است  
 و حدیث کردی با ایشان و زبان سخن شناسان غزل آنرا گویند  
 که ششم در شعر و شاعر مجبور در شرح بیانه و حکایت حال مجرب بود  
 حال و صفت زلف و حال و بیان سحر و صال را گفته بود

۹

و اگر است الحافظ و غرض است معر از خصایص است و تصدیق مطلع  
 از لوازم او و ادوی است و استقراد ظاهر است و بقیه است معر  
 میشود که کمتر حد و ابعاد است و اگر است و اگر است و اگر است  
 میان این و آن بود و یکو تر است **قطعه** در اینه یار و گویند  
 و در این مطلع مقدار است از معر که جزو بود از مطلع و در  
 قطعه از این کفنه که نسبت به قاصد متعدد و با معر و معانی  
 دیگر که در قصیده و مولات بعضی قلند و گویند آن سرو یک است و قلند  
 و است **بسم** از مختصات بحر بحر است و در بحر از این کفنه  
 کفنه که بحر بحر که در بحر عرب مربع الاطراده پس بحر است  
 از این بنابه و است مربع باشد و مجموع بحر بحر است و از بحر  
 مربع الاطراده بحر بحر که در بحر این را و بحر خوانند و بعضی

الحافظ و غرض است

بلغا این را ترانه کفنه نسبت است و اضع و منشی آن دو کو و کز و نه  
 بود و چنانچه در بحر بحر است این فن به تفصیل معلوم است و حکم آنکه جای  
 وی بر دو بیت پیش است و باید که در بحر بحر است و بحر بحر است  
 بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر  
 به این قمار کرد و بحر بحر از شعر مقطعات بحرین و بحر بحر  
 و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر  
 باشد از بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر  
 خوانند و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر  
 در بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر  
 استماع که بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر  
 دو دو و در بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر و بحر بحر



پس هر بیت را دو قافیه لازم باشد و این را مردود نیز گفته اند  
و معنی از دو اواج جفت کردن دیدن است یعنی شاعر دو بیت  
دو قافیه جاسم کرده است این نوع شعر در قصص و اخبار و حکایات  
و تواریخ استعمال کنند از آنکه که نظم و قافیه و عروض  
احوال بر کفایت از قبل مستحبات باشد و چون منامه و مانند آن  
سه است که بنامیهات بر چند مصرع متفق اقوافی مانند  
و مصرع آخرین را قافیه مختلف شد و سیمیت در رشته  
مردارید است این نوع شعر امتهت بر انواع است که شاعر  
مربعیت و مخمسه و مثنوی و شعر غیر این نیز تواند نوشت  
مستطبه و موع در رشته باز قبول است که رواج یافته است  
آنکه هر فردا از آن خواص مستطبه بنویسد از بحر اعراس مصرعای

بنام خداوند و در این کتب اند **نظم** محمد بن ابراهیم را بنام خداوند که کمال  
کوشش آن سروران **کوی** زلف میبرد و در رفتن جان ازین کویند  
هر نوع سخن **من** که چشم خوشیت **دیدم** که بزم میبرد و در وقت  
افضل **چشم** این نوع مرغ از قبل منقطع است بکار از آن تمام مستحق  
مثال دیگر در **نظم** ایضا **ساقی الهم** سخن بولالده فتم و در هر دو  
که این در مقام نغمه میزن **کلام** کس را از من عدم درین منزلت **عقل**  
امید فرا نیست و این نوع را مستطیع می گویند و به خط که هر سر **ایام**  
بست جروی است **الآن** که نوع در آن هر جروی از اجزای مستطیع  
مطراحی نام باشد و آنرا مستطیع نام خوانند بسبب بی محصور شدن  
در طی و این قصه و تون و فخرها هر است **برجعات** و در لغت نقیض  
کرد اینان باشد و در اصطلاح **نظم** که کشتن شعر قصیده را بر چند قسم

منقسم گرداند که در وزن متفق باشند و در قوافی متباين و اين  
شعر از راجع گمان گفته که هر زمان اسب نام از شعر مستفاد  
و عادت را بدين معاصرت بر آن قمر است قمر از راجع خانه  
گویند و فاصه را میان هر دو خانه که آن بیت مفرد خواهد بود و خط  
گویند و راجع بند خوانند و افعلی تر جیات سه پیش قولند و اول  
آنکه بند نم خواند یک بیت باشد و در آخر هر خانه هر کج و درین  
آتش که بیت آخر همه خانه ها موقوفی شد بر آن بیت که از راجع  
شیخ عراقی **قال** آن رفت که فخر بنی چند اینک جو عهد دان و در  
در میگویم گیشم سبوی **یانه** که بهیم از تو بوی نه و دم آنکه هر خانه  
بیت راجع بند میخواند و قوافی بند یا مختلف بودیم آنکه  
هر خانه را بنده باشد در قوافی متفق چنانچه صبر را جمع کنند

[illegible]

مفتاح و ملاک فیض و کرم



آنکه واسطه ترجیح نیست استین را بواسطه نقد و غایت حقیقت  
این نوع را از سمت شعر دان اول بنماید و الله اعلم **فصل**  
در بیان اقسام شعر و آن هر دو باشد و محبوب و غزل المطالع و مذهب  
و مینوع و عید و سبک و سبک مستطیع و غزل و سبک و مینوع  
و ذوالنوعین و مینوع **مردف** در لغت از پ آورده باشد و در شعر  
شعر را گویند که در او ردیف بود و ردیف کلمه باشد یا بیشتر که  
که بواسطه قافیه که در دو یا حتی شعر مرقف یا خوشنیده و در بعضی  
طبع و صفت ذهن شاعر و جمله ترکیب و صفات تفویض و حکم در سخن  
بهترین ردیف خوب است که در او ردیف می تواند بود و جمله باشد  
یا بیشتر باشد که از مصرع می کلمه قافیه بود و بهیچ ردیف **نظم** یا کلمه  
و لکن هر چه قافیه ندارد در آنکه خانه دل هر چه قافیه ندارد

که در این کتاب  
تألیف شده است  
چهارم در بیان  
معنی و اقسام  
و آثار و فضیلت  
و کمالات آنست

(افزون)

نفسندل می نور رخ در رخ موزا چون که خند دل بر رخ تو نور ندارد و نور آن  
بر غم و استیلا کرد از دلی که یک نفسی واجب بود که از آن حلاوتی حق است  
رویت کرد از دوزخ عذر و عینه ای را نماید و هر که لطیف و مقلوب شد  
آفرانوی از صنعت بی پایان گرفت و مولانا مال الدین اصفهانی بخوبی  
تغییر رویت کرده است و در قصیده که از صنایع محبتی محبوب  
می افتد مطلع قصیده **هزج** **بیت** سفید و دم که نسیم بهار می آید  
نکه که دم و دید که یار می آید و در مونس تغیر عذر خواهر کرده است  
و بدین نوع گفته **بیت** ز بهر فال نامی شوم بختی که این امر چنین شود  
می آید زهی رسیده کی یار پیش از این تو نهی نهان بهر شکار مرآت  
**عج** شعری باشد که در وی لایحه حاجت آمده و کرده باشند و حق  
آن لایحه بود که او را پیش از کافیه در هر بیت ملایم چندین بار و این

۱۲۸





لکایند و قسم معنی آن متعبر بود و معنا عاقل و عاقله است  
 و خایس نغیس آن بر لور بحال و در غایت جمال بی باشد  
 و نند او را متعفف خوانند و تعفف عدول باشد از جوده **تیم**  
 سهر در لغت آن باشد و متعفف و ثوار و سهر مستمع به مطلق  
 شعری گویند که مثل آن گفتن در ثوار باشد اگر چه آن به و اکثر  
 شیخ مصحح الدین سعد قدس سره از این قبیل است **بزل** و لغت  
 گویند و بزرگ نیز الاق گفته و در اصطلاح شعری آن باشد  
 که الفاظ محکم و معانی تمیز شده باشد و لفظ و محذور و تصور  
 نقصان را محمول بود و **تجدید** شعری گویند که بهایه گفته شود  
 و اشتقاق او از ارجح است یعنی ای که بشه بهی گفتن کرد  
 شعری باشد که بویه و فکرت گویند نه بهی این سخن بهی باشد

مصنف سر او

**مصنف** شعری گویند که در وی منتظر از منتظر شعری باشد و منتظر از  
 مخرج خوانند و **تجدید** شعری گویند که در وی مخرج از اقل مخرج  
 مخرج باشد چون ترصیع مع التجهیز و مانند آن و اگر باده از مخرج باشد  
 از استوعب خوانند و مانند مجموع و دانش و طالع اشعار را بهر مخرج  
 می یابد **مضمر** در بعضی الفاظ که مستعمل و متداول این طایفه  
**ایجاد** در لغت گویند که در آن است و در اصطلاح شعری است  
 لفظ اندک و معنی بسیار یا آنکه مختصرا بیاوردن آن همان  
 خواب که نه صد همان در ذکر حسن را در توصیف مینظر باشد  
**بسط** در لغت گستر دانست و در اصطلاح شعری است از اید  
 معنی اندک و الفاظ بسیار یا آنکه آن حمد اطناب است چنانچه اکثر  
 جمله اصطلاح کفر و احوال بر این صورت ظاهر و معنی در شعر

بمنت

بر

خ

و محضر این بیت است که جمیع آواز شنیدیم بقرینه پیشین که بگویم  
 شعر مست شبانه لوم واقفا و شجره در درون قی خوشی که در کوفت  
 سدرت در لغت برابر گوشت و در اصطلاح عبارت از است و  
 لفظ و معنی در یک بیت است و سینه است دل من که در کجاست  
 ز بس بدایع محض و محض گوشت **مطلع** در لغت محض  
 طبع است و در اصطلاح معنی را گویند که محض شعر است چنانکه  
 مطلع شمس محض طلوع و مطلع کواکب **مقطع** در لغت محض قطع است  
 گویند و در اصطلاح این اسم بر شعر لطیف گفته که در آخر  
 شعر آورده باشند و این بیت را مقطع از آن گویند  
 که محض انقطاع سخن است **شعر** بهتر را گویند که هر دو مصراع  
 قافیہ داشته باشد **بیت** در لغت خانه را گویند و در اصطلاح

عبارت است

عبارت از کلام محسنه مؤلف و بیت شعر را به بیت شعر  
 تشبیه گفته اند و آن خانه عرب صحرائی است و چنانکه  
 ترکیب آن خانه را از اوتاد و سبب و فواصل و اجزای  
 ترکیب است بیت از اوتاد و سبب و فواصل است چنانکه در علم  
 عروض بیان کرده اند و زمین این قافیہ است و حدودش  
 چهار رکن که تمام بیت بر آن تکیه باشد رکن اول مصراع اول  
 صدر گویند بدانجهت که صدر کلام است و رکن آخر مصراع  
 اول را عروض گویند و عروض چوبیت که ضمیمه به وقایع است  
 اینجا نیز قیام بیت بر رکن عروض است و اول مصراع دوم  
 ابتدا گویند بسبب آنکه ابتدا ای مصراع نماید بدو روزه  
 پیش و آخر مصراع دوم را فرس خوانند و ضرب نیست





چنانچه طبع مدوح بشنیدن آن غریب غریب و حوس و سرزد بر  
 شواغر با نایب و بدین واسطه آنچه مقتضای قصید است کما یجتمیع  
 و نفس مطمئن ادا کند نه موقع و نه نزدیک مسخر یا قافیه **تشیب**  
 در لغت بمعنی نسبت و در اصطلاح آنست که شاعر بمثل از مدح صورت  
 واقع و حسب حال خود در آن کند و هر چه تمایل باشد بر شکایات  
 و شرح اشتیاق و وصف اخلاق و درمن و لغت از بار  
 و جمع و صفت و تشبیه و ذکر و تکرار و تزیین و تکرار و تکرار و تکرار  
 و وصف کن و دوباره و قفیه و قفای زمان و قفیه حوادث دوران  
 مجموع را تشبیه خوانند و مقدمات و مبادی مناسبت و اشتباه بین نام  
 است و تکرار یافته و بعضی از شعرا میان تشبیه و تشبیه فرق نموده اند  
 و آنچه در ادب و قصاید بر مقصود و شرف مقدم باید مجامع را تشبیه و تشبیه

خامنه

تشبیه

طاهر

خواننده اند و طایفه تشبیه را نموده اند و طایفه تشبیه را نموده اند و طایفه تشبیه را  
 بیناوی منشور است **تشیب** و آنست که شاعر را غرض از مدح و تشبیه  
 و از نظم کند و بهای قصیده بر آن نهد و سایر اجابت بر میخواند  
 منوج گرداند و هر چه در آن قصیده اجابت از آن مصلحت تر  
 باشد اجماع است القصیده از آن خواننده گفته اند که ما را آن شعر  
 بر آنست و در عرف عام هر چه است از اجابت قصیده که بهتر باشد  
 از اجماع است القصیده خوانند و تکرار است نیز گویند **تشیب** در لغت  
 با کسی است که آن باشد و باطل است آنست که بخواهد در مدح  
 وارد شود و هر دو به ذکر و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 از الفاظ در آن پوشتند و این را تکرار و تکرار خوانند **تشیب**  
 بند او را از گفته است زبان اهل مدح و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
 الهی

مدح

مدح

مدح

مدح



انش با و طری و انور همین را گویند روزی خوردن و شوی  
 انش و طری است و باشد که توار دهن باشد به لفظ و باید و است  
 که در مقام طبع بخار آید و تائید در نفع به و دیگران باشد و در مطلق  
 انش که در دعاش طری عیاف که تا فغان چنان باشد  
 و آن شرط را دلالت بر دوام و استمرار باشد بواسطه آنکه درین  
 دعا شرط موجود است این را شرطی گویند **ش** اما حیالت مع را بشی  
 تا نهایت کسب را اسرار روز و شب خج میبارید  
 سال و سه خطب مجادت **کار** در بیان الفاظ که در انواع  
 مع مستعمل باشد **تج** در نفع به بیجان یا کردنت و در  
 اصطلاح آن مع را گویند که شمر بر حد ضارقی یا ذکر  
 و ذکر صفات و افعال او باشد **ن** در نفع به صفت

کینه

گویند و در اصطلاح آن محفوظ باشد بواسطه حضرت ریت  
 و این نسبت به صولات الله عظیم **ن** در نفع به ستودن باشد  
 و او شده شربت شده و نسبت الی الله عز و جل را گویند و در مطلق  
 شعری باشد شتم و صفت حضرت امیر المومنین و یازده فرزند  
 عظیم **س** در نفع به خد را دن باشد و در مطلق شعری  
 باشد شتم و شجرت فارت و و تحریص و در غیب مردن بر  
 اکتب بحالات و تغییر نفس **س** در جسم مع تیر است  
 و سر شعری پوشیده را گویند و در مطلق شعری باشد مسمی  
 بر صاف خضابانی و مواجید سخی فی و میر از قواعد و قانی نفی  
 و قوانین و قانی عرفان چون اشع رشخ فرید الدین عطار  
 و مولانا بولال الدین که در روشنی شرح الدین عراقی و مانند آن





شیرازی گوید بیت چو کیوه برکش کن با درانی چو دست سازین  
 هر سرانی این چند اور درون بامه خواب و وصف شکار  
 شش و ما فحوا و مانند این **سپه** در لخته ستودن مرده باشد  
 و در مصلح شعر را گویند که شش باشد بر ظاهر تحریف  
 نسبت به **ت** **ن** در لخته با یکدیگر حجه آوردن به در مطمح  
 است که شاعر از زبان هر یک از آن دو چیز باز یاده که با یکدیگر  
 مقام منظره اندر سخن گوید و صفاتی که متعلق به تفسیر است و تفسیر دیگری  
 باشد بر شش دارد و این احوال سخن بر دیگر متکلمان نیک است  
 و منظراتی که میان جمادات و نباتات و مانند آن ایراد  
 کرده خود از قبیل استعاره تواند بود **خجرات** اشعار را گویند  
 که شش باشد بر اوصاف احوال خود ذکر جمال باقی و از این

شش و ما فحوا  
 در لخته  
 در مطمح

مجلس

مجلس و اغلب اشعار حکیم نزاری در ضمنی و از دست و دستور  
 و از این خبر داده **تسبیح** از اشعار آن باشد که شش و ما فحوا  
 و نباتات یعنی خود و دفع الفاخر خشم کلام را بقسم تمکین کرده اند  
 و این قسم ازین ده شعرا و شعر و سخن آن با نسبت الفاخر و فحوا فی نظم  
 و کمال استعد و از این سخن هر چه بماند جز و خبره تسبیح گفته اند  
 و اکثر در آن باب قصاید بر داشته و در غزل نیز توان گفت که شاعر  
 در یک بیت اتفاق افتاد **ش** **ن** است و آن عزیز است که آن بیت  
 که بیان دل بود ادم خدا کواه مست و چون این مقدمه تمام فحوا  
 روز نمود و بیان شش و شری شروع میبرد و توفیق الله و هو القی  
**باب اول در مصلح شعر** که درین باب متکلمان اهلنا کرده اند  
 و اختصار کرده خواهند شد و من الله العالی

**تسبیح**

تسبیح

شش

در لخته

تسبیح





در نظم  
**ت** که معنی صفت نیست بر سبب تاء مبارک هوای حقیقت  
 گویند به جهت تاء و مقرر است که تا بنی معترض باشد تمام  
 موصوف بود و بی تاء وی عروف خوانیم شریک است پس اگر چنانچه  
 دو لفظ در وزن متساوی باشند در عروف غرضی الفاظ را  
 مقارنه خوانند و موازنه نیز گویند و این از قسم سبجی است  
 برین تقدیر این بیت **ش** شد مفعول بر از مفعول لاله زکین شد مفعول  
 بر از مفعول لاله زکین تمام ترجمه باشد بلکه خبره آخر از هر صراع  
 متوازن باشد و باقی موصوف و آنچه قصیده ترجمه را که غیر مترقی  
 باشد تمام موصوف گویند بجهت غایت است تواند بود به اکثر اجزاء هر بیت  
 مترقی است **ت** ترجمه هر چند ترجمه در نفس نحو صفت مترقی است  
 و نزد اهل فن مترقیه رفیع دارد اما آنچه با او صنعه و کمال مترقیه است  
 و علم آن خوان

مترقیه مترقیه  
 مترقیه مترقیه

و غیر آن مترقی کرد و سبب مترقیه کلام و این باب سبب این است  
 و حقیقت عین دار و آنچه که بر آن را یکی از سبب کلام مترقیه  
 باقیست **ت** ل بهارم و کارزار و توریانه بهارم و کارزار و توریانه  
 و آنچه ترجمه به معنی دیگر جمع شوند و التو عین به مشق خوانند **ل**  
**ت** صفا صفت است و بیت صفا صفت است و دارد و هوای حقیقت  
 گویند هوای جاودان دارد **ت** ترجمه مترقیه در لفظه گویند که  
 که دانیدن باشد و در مطلق مترقیه است از سبب ال لفظ  
 فی یه و کلمات مترقیه است یعنی تا مترقیه کند از دو لفظ یا زیاده  
 که در لفظ یا کلمات که از جنس یکدیگر باشند و اقلام مترقیه است  
 به سبب کلام یک مترقیه است و در حقیقت مترقیه و مترقیه است  
 مستحق و عدد مترقیه و رونق مترقیه است و هر یک از آن اقلام

ظ  
 و مترقیه مترقیه

متزاید شود و آنچه از جنس تکلیفات پیش از باب این ضابطه رقم  
 اعتبار یافته و وارده است **و تخمین** هر دو آن ایراد و کمالی است  
 پیشتر که مبط متفق بود و منبر مختلف باشد **عکس** رویت طبعه  
 بر خور میزند طبعه خوب است در خور میزند و اگر در خور نباشد و  
 از قیاس است این نوع تخمین را تمام گفته آن گویند که تخمین  
 در تمام حروف و حرکات متفقند و در جمیع صورتی و در **تخمین**  
**تخمین مرکب** و آن قریب تخمین تمام است لکن الفاظ متجانسه  
 یک مرکب باشد و دیگری **مخول** خود سید که نور دیدان قست  
 تا بنده نشد پیش تو مانده نشد **تخمین** به و این نزدیک تخمین  
 مرکب است که آنکه اینجا هر دو لفظ چنانچه در جی ریشانه  
 در کتابت نیز مشابیه باشند **ل** پیش از این که به باز است

به قوت که به شکری است و این نوع تخمین را گفته است  
 یا تخمین مرکب مشابیه خوانند **تخمین** و آن نیز قریب است  
 در آنکه یک لفظ از هر دو تخمین مرکب است که منوال است  
 که اینجا لفظ مشترک است و در کتابت مخالفی واقع است  
 میان مفرد و مرکب بویضا متضاد خط فرقی ظاهر شد این  
 مفروق خوانند **ل** بنوعی که تخمین نیز بخلاف هر سختی هزار  
 خون که پیشتر تر خواهد شد و ناید چنانکه در کتابت مختلفند  
 لفظ نیز بجز تخمین مختلف باشند **ل** هر اکنس که اول سطر است  
 یقین دان که او را سه عادت بوده **تخمین** موجود و آن نزدیک  
 به تخمین مرکب است لکن اینجا لفظ مرکب از دو کلمه نام ترکیب نیافته  
 بلکه مرکب آن کلمه است و تنه کلمه دیگر چند ادراکات به گفته است









شال یکم که یافت خاتون گنده دام دم دوم که ششم تا پنجم و سیم  
 رم **ن** که زیاده در وسط لفظ شانی بود **ش** در کسر **ن** که  
 ازین چشم شکبار هر جا که اندک چشمه که ششم شمار **ن** تجنيس  
 مطرفان چنان است که متجانان در حروف متفق  
 الا در حرف از حروف طرفین و این دو نوع باشد اول آنکه  
 اختلاف در حروف اول بود **ن** تا بر دو سنج که میسر شود مردان  
 که حرف بین برادر که کار کرد دوم آنکه اختلاف در حروف قبل باشد  
**ش** که نویسم لب بند و دیده بر دو زاول که هر مقام را مقابله  
**ن** تجنيس و آن چنانست که هر دو متجانس در حروف متفق  
 الا در حرف از حروف وسط و این دو نوع است اول آنکه هر دو حروف  
 صحیح باشند یک صحیح باشد و یک حرف غلط و آنرا لا محقق گویند

مثال آنکه

مثال هر دو صحیح باشند **ن** نوبت شاد است که از نسبت  
 هر دو اند نوبت شاد است که از نسبت  
 و دیگری **ن** ای فاک درت مقصدا بهایه شاد و در  
 تو سبیه ای بهایه **ن** دوم که هر دو حرف عت باشند و این  
 لاق مقصود نسبت و حروف عت و لکه تبدیل یکدیگر  
 و آن سه نوع باشد اول آنکه مخالفه بین الف و او هر دو  
 و ج و ج و دوم آنکه اختلاف بود میان الف و یا چون فار  
 و غیره و سیم آنکه متجانس باشند میان الف و ویر و ویر و ویر  
**ن** تجنيس خط و آن چنانست که متجانس الفاظ که ثابت باشد  
 و آن دو نوع است اول آنکه بعضی حروف حرکات متفق باشد  
 و بعضی مختلف چون ز بر و ویر و **ن** که میان الف و یا چون فار













[illegible]

29

و این صفت مقبول است و می باشد آن مقبول که مقبول غیر مقبول است  
با یکدیگر مساوی اند در لغت و معنی نیز و در نقصان **المکسوس** میگویند  
در لغت و معنی باشد و در اصطلاح غیر از اینست که کلمات آن  
با یکدیگر بتوان خواندن و آن در نوع باشد و در اصطلاح غیر از اینست  
که کلمات آن را با یکدیگر بتوان خواندن و آن در نوع باشد و در اصطلاح غیر از اینست  
چنانی باشد که کلمات را نیز ترتیب خواندن و این نوع مقسم به قسمی است که  
بعضی از مصرع میگویند که در ویدان میگویند مصرع تمام شود و در ویدان  
نسخه را نیز میخوانند و در ویدان میگویند مصرع تمام شود و در ویدان  
میگویند که در ویدان میگویند مصرع تمام شود و در ویدان  
بهره و این قسم نزد یک مقبول است و این که این قسم را نیز  
بگویند و این در هر قسم توانی را در ویدان میگویند و این در هر قسم

المعبر

المفتوح

في الموضع

نوع ۳

المستوفى





اصطلاح بر است از آنست که علت او از طرف این در وزن و اوقاف باشد  
 و کجوف و دروغی لفظی اتفاق در وزن و وقوع یافته و این را  
 متوازنان گفته و موزان نیز لقبی است و با غبار قرآن هر یک را  
 در وزن صحیح مقارن نیز خوانند حال مصحح بستم قاطع اغیار  
 ای و کف جوتو با طار اوراق و شاید که در و بیت اتفاق افتد  
 ام رسید گویند آنکه در آخر این کتب نیست به جهت بیار  
 و آنکه گفتند اگر در وزن نیست بنی طبع او و ثواب را هیچ منفرد  
 و اینچنان باشد که در آخر هر مصرع لفظی بار که بوزن و عدد و  
 روی و اوقاف یکدیگر باشند و این نیز نیست صحیح متوازنان آنکه  
 هر دو لفظ صحیح در موضع معین مکرر شود و هم در هر مصرع  
 لفظی نیست این را هیچ منفرد گویند و خواهی بود نویبت

بردار در بحر و قافیه از آنست که در بحر این را نمی گویند لفظ  
 بنی به خطی است آنست که در آخر و سر او گفته اند و این را **نویبت**  
 از جمله ضایع غریب و این مطلب است و انوار حضرت در قوم متعارف  
 و معاد و این متعارف آن باشد که در صدر سخن یا در آخر مصرع او لفظی  
 که در بحر یا لفظی قریب بدان باز آورده و این هم را **نویبت** میگویند  
 گفته اند که تصادف در لفظی است که در این سخن و جملی در این  
 مرده و در صدر بیت خود مصرع صدر و بعضی این را **نویبت** گفته اند  
 و آن نیز نوعی است از **نویبت** و آن چنان باشد که لفظی در صدر  
 واقع شود و بصورت معنی و جملی و ثواب و ثواب و ثواب و ثواب  
 میوز و مکرر میوز و چون **نویبت** بود و این را **نویبت** میگویند  
 و این لفظ در در صدر واقع شود و از آنست که گفته اند که در صدر

در وزن

در وزن

در وزن

در وزن

در وزن



واقع شود از مصدر خواندن مذکور کردیم **و آنچه** ان باشد که لفظ  
 جرح بعینه در نحو مصرع اول واقع شود مقصود از آن فرشتی عالم بود  
 از آنکه ذات مظهرت بسبب نظم کلمات و آنچه مظهر در نحو واقع  
 نهاده اند از آنکه گفتن مناسب است که در مثال کلام ایراد کرده شود  
**معدوم** و آنچه ان باشد که لفظ مصدر بعینه جرح بر آید تا منفرجه باشد  
 تجنیس نیست که بسبب وقوع او در موقعی منفرجه می شود  
 ازین دو وجهی در ماق کلام مصدر است یک تا حرف نشانی ازین باشد  
 ستم نیست جمع نمی آید بر حرف نشانی ازین باشد **تجنیس**  
 و آن نزدیک است به نوع دوم آنکه لفظ مصدر در نحو ایراد شود منفرجه لفظ  
 باشد و در نحو مصرع اول آنکه در کلام ایراد شود و ازین که جایز تر  
 هر چه است و آنچه **معدوم** و آنچه ان باشد که در مصدر و جرح

اللفظ

در نحو

مثال

در نحو

مثال

در نحو

مثال

در نحو

و لفظ آورده شود که هر دو از یک کلمه مشتق باشند آنکه صیغه اینانی  
 اند که تفاوتی با کلمات دیگرین همان اقتضایست بود که بر او کلمات  
 در مواردی منفرجه ذکر شد و در مثال به نزدی در اینجا جمع است  
 زمین هر که از آنجا که از آن **معدوم** و آن نزدیک است به نوع دوم  
 آنکه از دو لفظ مقتضایست که در نحو مصرع اول افتد و یکا در جرح  
 امیر اگر را معزول کردی سرانجام همه مثال غرض **تجنیس**  
 و آنچه ان باشد که مصدر و جرح و لفظ آورده شود که در جرح  
 بلکه بر متعارف باشد آنکه از یک کلمه بعینه مشتق باشند مثال  
 نام از عشق آن منم مبدع و ز و اینک از آن کشته ام جمع نام  
**تجنیس** و آنچه ان باشد که در نحو مصرع اول افتد و یکا در جرح  
 یکا در جرح و دو یکا در نحو مصرع اول افتد که در مثال کلام و لفظ

در نحو

در نحو

مثال

در نحو

مثال





[illegible]

۱۰

و هر سینه <sup>ناله</sup> مدعی میگویند من ای درشتا کی سخن گاهی تو که داور و مؤید  
راست استمان بهم با تحقیق گفت فصل را که کتاب بهم باستخوانم گفتم  
فروانی مریم صبح که بارت بر آوردت گفت چون بی شسته بودند زلفشان  
عمری که بخود گذران و دیگر که هست عشره آب و مال خانم می توانی مرد و زهر که  
نیز در هر دو است و فرما بروی زن غیر و نه در جوان خانم گفتش گاهی شمع  
رایج چشم با زانو خشن روی نهج او هر زانست معجزه توان و آنچه در میان  
سراسر عین بگوئی نیست آرزو زنیگان باشد خبر می خواهر گاهی میگویند  
نذر بر آید که آن کو خشنی تا نای چو میرو بودن سر فراز و نه گاهی حیف باشد  
چشمه نای بر بان نه گفتن کرده چند روزی که اندرین چشم چون کل میبانی  
و اصل زن هر چند باشد پیش هر که بجوی بروی رحمت انصاف و شش و خورشید  
لیک او شش و شش و درینید از آنکه من سخن آید که میگویم داور و مؤید <sup>ناله</sup>

روح المعاني

مجلس

نمبر غزوة

[illegible]

五



در نایب کرامت و این قسم و نوع است اقبال آنکه هر دو لفظ در دو  
 مذکور گردید که دل بختی هر چه تو واده بهر چه تو واده است  
 آمد دوم آنکه آن الفاظ شوش کرامت موسر و در تو و نه کرامت  
 شاهر از آن روی دوی بختی است استعاره و در نایب خبری  
 بخارید و بختی است در مطلع فقر نقلی باشد از تو و نه کرامت  
 بر کسب و استعمر باشد و علاقه بین المعین است استعاره و در  
 باغ به کرامت که شکر است با در حجب کرامت را در تو و نه کرامت  
 نوعی از حجب است و بختی حقیقت بود و حقیقت آنست که لفظ از تو  
 اطلاق کنند و این در این الفاظ را با و آن تو و نه کرامت  
 چنانچه گویند فطن در شش خبر بر دوت در امر بر آن در مره  
 محض و نه وضع کلام و بختی است که از حقیقت در گذر لفظ را  
 بر معنی دهم

بر من و کرامت تو کنند در این نه از برای آن موضوع باشد و حقیقت  
 لفظ و بختی که در نایب کرامت است مراد تکلم از آن تو و نه کرامت  
 چنانچه گویند چون را بر تو و نه کرامت اینجا مراد از دوت قدر است  
 میان دوت و قدر است و مجاز بر انواع باشد از آنجه که است  
 و بختی زات و در حقیقت است و در انواع و لفظ و اصناف نیز باشد  
 و در نایب و جود است و لطیف و دل سپند افتد و در موضع است و بختی  
 منبر است که بهر نایب در غروب است و رونق کرامت بختی و در دلت  
 بر تو و نه کرامت حقیقت است و بختی و مولد کمال الیم حجب  
 در کرامت است و بختی است و بختی است و بختی است و بختی است  
 بختی که از تو و نه کرامت و بختی است و بختی است و بختی است  
 که در نایب و بختی و بختی و بختی و بختی و بختی و بختی

نیل

استند است و الحق برین میدان متقیان هیچ سخنواران تکلم کردند و  
 و این امر تکلم توان گفت و شعرا و متون درین باب بسیار مکتوب کرده اند  
 و چون مظلومات را بقصد این صفت مجتهدان و غیر این سلسله و معین  
 صنایع مظلومات است متوفی باشند و اول غیبی و از مظلومات  
 درین باب قصیده است که صاحب کتاب طالع ایراد کرده و این چنین است  
 از آنست که اگر حق و دهر در دم زده کارم بچو غره بر دم زده کارم  
 گرفت طره او: نوبت دهری سم زدند: چو کزین فکند بر ز چشم  
 که بر فقه مردی دم زدیم: بدوران آن یکین حقیق دهنش کفایم: چو زد  
 تا آخر بنیوال: تنها سر سحر را: لطیفه است **تشیب** هم از جمله  
 استیلاست که اگر این نوع استیلا را: بطریق منال مذکور کرده  
 و تقییر در نته باز نمودن صورت منال است و در اصطلاح ایراد معسر

مقصود است

مقصود است بطریق منال یعنی چون شعر خواهد که از مصنف منال خوش  
 نشان دهد: نظر چند بار که نویسم بر غیر مظلومات است و انرا  
 در افادت منظر مظلومات است از دو بیان منال از مراد خوش است  
 کند و این صفت خوشتر از استعاره و مجاز باشد چنانکه محتاج است  
 که میان دو کس فرق کند که یکا با لفظ قصاید و موعود و دیگری  
 از شرف منی بدان محرم این است گفت **منال** از خود یکبار در  
 یک کلمه از انزال بر بند یکین از این بر بند جمال **اراد** در نته از دم  
 فدا شدن است و در اصطلاح است که هر کس شعر خواهد که معسر  
 او کند معسر دیگر که از تنوع و لوازم منظر منال بسیار دارد از منظر  
 ثانیة معسر و انرا که در این صفت از جمله کتب است منال را  
 گویند که بسیار تر از مردم است و منال است معسر و معسر

شال  
ارده



کسی ندید در خانه ترا بسته کمر یافت هر کوبه ترا فایده  
 چه در سرانی با لکن از لوازم کثرت نزد مردم است **و**  
 در لغت خبر پراشیده خبری کرد ایندک باشد در شکل دور  
 اصطلاح چهار است آنکه ذکرش کند فقط غیر او معنی نماید  
 بشکل معنی اول را در نم و سبب اقصای مساقی ظاهر باشد  
 مشدود شصت و نه را گویند چه خواهر و برادر تو طبع کلمه را می  
 بر این طبع کنید این طبع بر این قیاس است از دو سخن آن اما  
 چون کسی سخن اقصای طبع میدهد جوابی همان طریقی  
 گفته میشود و این صفت ظاهر از معانی نیست **و** گفت آن  
 دیگر نه خواهم عاشقان را قتل کرد و گفتش هر خدا را که از قتل  
 مراد از قتل بجز آن برداشتن اوست از معنی **سبب** در لغت

انقلا

آنکار کردن باشد و در اصطلاح است که خاصه منقر چند  
 مجهر در شمار آنکه در پرتو بصیرتی و کثرت بصیرت را بیان کند و این  
 تغییر نیز گویند بصیرت بود و در دو قسم منقسم است **اول**  
 تغییر بی و اینچنان باشد که خاصه لفظ و کلمات هم بر شمار در اینجا  
 هر یک محتاج بیان و تغییر پس در پرتو بصیرتی و کلمات لفظ  
 باز آورده و چون آن کند **و** حالت و در دو قسم و در هر  
 قسم در تحت و تحت بر مراد است در هر تحت از فدی و کلمات  
 حالت و در هر دو قسم فاعل است و در تحت و در تحت و در تحت  
 سخت است **و** در تغییر خبر و اینچنان باشد که الفاظ همیشه با وقت  
 تغییر و همان با زیاده و کمبود و کلمات **و** در هر کس است و در  
 در بزم بخیر که بوار و درها نیز کلمات **و** تشبیه در لغت

اور

شان

م

سان

التشبه

باید کردن باشد و در اصطلاح بی رست از آنکه خبر بکنند  
 مانند گفتن صفت از صفات شمر که در میان هر دو امر لغت  
 که تذکره شبیه گویند و آنچه را بدو متذکره گفته شبیه  
 خوانند و لغتی مشوبه شبیه شد از ادوات شبیه گویند و صفت  
 مشترکه که میان هر دو باشد از ادوات شبیه خوانند پس هر  
 پنج جز باید شبیه شبیه بدو به شبیه ادوات شبیه غایبه و غرض  
 شبیه چنانکه گویند رخ را در محبوب چنین کمالی است ای  
 رخ را در محبوب شبیه است و کل فانی شبیه بدو چون ادوات شبیه  
 و قولی زبده شبیه و غایبه و غرض میانه در وصف رخ را در محبوب  
 و حسن شبیه است آنست که چنانچه شبیه میگویند در اصل و اصل  
 باید که شبیه بدو نیز چنان باشد که موجود و فانی باشد و پس چنانکه

الشيخ

تسبیح

[illegible]

۲۳

مجلس

1844  
1845

مش

6









و در این مرتبه که ترا بیا را بر کویم غیر لب را بر کویم بسیار در رفته و در کویم  
 کار را کویم نفهم ازین مرتبه که ترا بیا را بر کویم غیر لب را بر کویم  
**بسیار** چنانچه لفظ مفرد را در معبر باشد یا زیاده است از ایهام کویم  
 همچنین لفظ الفاظ مرکبه نیز میباشد که از ایشان در معبر زیاده  
 افتد میتوان کرد و جمع در آن در آمده از کویم غیر لب است ایهام مرکبه  
 ایهام می خوانند و این مرکبات هر نوع اند و آنکه لفظی مرکب را مفرد اعتبار  
 توان کرد و چنانچه در حالت ترکیب مرکب از مفرد کویم کرد و در آن اعتبار  
 افراد نیز می شود مثل خواجه سلمان کویم مژده اسرار بیل کارام بنام  
 میرنده دل که از ما رفته بود اکنون با و میرنده لفظه و اشتباه  
 ایهام است که در وی در معبر قصد می توان کرد یکی در آن است افراد و یکی  
 در آن است ترکیب **لریکه** و اگر گفت بر سر زلفین او دم و آن دل

السلام

و در این مرتبه که ترا بیا را بر کویم غیر لب را بر کویم بسیار در رفته و در کویم  
 کار را کویم نفهم ازین مرتبه که ترا بیا را بر کویم غیر لب را بر کویم  
**بسیار** چنانچه لفظ مفرد را در معبر باشد یا زیاده است از ایهام کویم  
 همچنین لفظ الفاظ مرکبه نیز میباشد که از ایشان در معبر زیاده  
 افتد میتوان کرد و جمع در آن در آمده از کویم غیر لب است ایهام مرکبه  
 ایهام می خوانند و این مرکبات هر نوع اند و آنکه لفظی مرکب را مفرد اعتبار  
 توان کرد و چنانچه در حالت ترکیب مرکب از مفرد کویم کرد و در آن اعتبار  
 افراد نیز می شود مثل خواجه سلمان کویم مژده اسرار بیل کارام بنام  
 میرنده دل که از ما رفته بود اکنون با و میرنده لفظه و اشتباه  
 ایهام است که در وی در معبر قصد می توان کرد یکی در آن است افراد و یکی  
 در آن است ترکیب **لریکه** و اگر گفت بر سر زلفین او دم و آن دل

تاسم از این مرتبه که ترا بیا را بر کویم غیر لب را بر کویم بسیار در رفته و در کویم  
 کار را کویم نفهم ازین مرتبه که ترا بیا را بر کویم غیر لب را بر کویم

مثل

مثل

که برده است و اخیرند و هر مثنوی که در آن الفاظ ترکیبی باشد و پس  
 و تصور افراد آن نتوان کرد و بر آن تقدیر همان دو مثنوی را بدیده  
 توان نمود مثال خواص همان گوید

و این الفاظ که از کراهت  
 اینهاست و در مثنوی هر دارد  
 اینهم که از مثنوی جدا  
 و اینچنان باشد که مثنوی در چند مثنوی ذکر کنند که از پیش یا غیره  
 حاصل کرده باشد و از آن حرفها ترکیبی سازد که مثنوی در کمال  
 که مثنوی در همین ترکیب است و پس اینجا باشد که مثنوی در آن  
 مرکب است و مثنوی نظر ابق را و باشد مثال شج کمال فخر کرده  
 بیت دال زلف و لطف است و مثنوی در هر سه دامنند و بدان  
 صید جهانی خوشی و غرض نه مثنوی ترکیب است هر حرف هم است

الفاظ دایم

الفاظ دایم و مثنوی که از او این ترکیب مثنوی از او و مثنوی که از او  
 مثنوی جهانی است مثال دیگر و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی  
 خدا آفرید آن دو از مثنوی **کمال** از مثنوی که کمال و مثنوی  
 در اقله تمام کردین باشد و در اصطلاح عبارتست که مثنوی که مثنوی  
 که مثنوی از آنرا ترکیبی است و مثنوی که مثنوی است و در آن مثنوی  
 که مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی  
 هر مثنوی که در آن مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی  
 مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی  
 در آن مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی  
 و پس از این الفاظ کمال و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی  
 اینها نیز گویند و اینها در مثنوی است و مثنوی که مثنوی است و مثنوی که مثنوی

شکل دیگر

کمال

مثال





[illegible]

**بیت** ملک نماید و باین ملک دیگر دو است نه یک سبب نیست  
 بملک ثوب بر افشید **بقا و اعداد** که در حق و رفعت را نمک باشد و این  
 در اصطلاح است نه نام مفید از مراد است مفوده بر این نیست  
 ذکر کند و این را تعدید کم گویند غیر این را آوردن و این مصوب است  
 منقسم است آنکه منقسم بر اعداد محدود چند کنند بدانکه متعدد در عدد نحو  
**بیت** است که هر وسیع دیگر قیمت است و تسبیح و تسبیح و تسبیح  
 قسم است که کلام آورده شود و تسبیح بر اعداد و این سه نوع است آنکه  
 نظم اعداد بر ترتیب باشد **مثال** بدانکه که دو کون سه روج چهار طایف  
 جوع جمع شش رکن مناجند و در آنکه معرفت فاعل شش است که آنکه  
 زنده بهر مدله نوع میرند و در آن نوع همه آنکه ذکر اعداد شش باشد  
 به ترتیب **مثال** آنکه شش و در اعداد و حرف تیر و شش و این است که در طریق نه و این





کلام باشد مستغرق در وصف نوع انحصار باید **اول** متوجه  
 و آنچه باشد که غلط در آورده شود که با وجود آنکه مقصود بدان  
 محتاج نباشد و از غلط و لغو و فنی مصروف را کسب متوجه  
 و معتبر را از غیر بپوشد و از سخن و از مثنوی و از بی در بدر و دایره  
 حیطه لطیف تر گویند **حال** حکیم الفهرست **بیت** در مدام عجب که  
 که بر صدر در کار هر روز عجب باشد بنامد که کار بر عادت  
 قدیم بجا آوردن شدم **بیت** هر چه که بود از این سر در کار بقی  
 سخن بجا می آید که در مدام عجب بجا آوردم باقی متوجه  
 دوم خوش متوجه و آنچه بود که ایراد آن لغو و عدم ایراد آن متوجه  
 بجز اگر در وصف شعر بیاورد بر موصوف و موصوف سخن نکرده  
**بیت** ز هر زنی است که پیش از خندان **فروع** حضرت در وقت شکر

نقد

انظار است و متوجه است **بیت** خوش متوجه و آنچه باشد که غلط  
 در آورده شود که با وجود آنکه مقصود بدان  
 محتاج نباشد و از غلط و لغو و فنی مصروف را کسب متوجه  
 و معتبر را از غیر بپوشد و از سخن و از مثنوی و از بی در بدر و دایره  
 حیطه لطیف تر گویند **حال** حکیم الفهرست **بیت** در مدام عجب که  
 که بر صدر در کار هر روز عجب باشد بنامد که کار بر عادت  
 قدیم بجا آوردن شدم **بیت** هر چه که بود از این سر در کار بقی  
 سخن بجا می آید که در مدام عجب بجا آوردم باقی متوجه  
 دوم خوش متوجه و آنچه بود که ایراد آن لغو و عدم ایراد آن متوجه  
 بجز اگر در وصف شعر بیاورد بر موصوف و موصوف سخن نکرده  
**بیت** ز هر زنی است که پیش از خندان **فروع** حضرت در وقت شکر

اشرف



در اصطلاح عبارت از آنست که در او این است که در آنجا که حرفی باشد  
درج کرده باشد که اگر این جمع را نزنند نیز می یابیم یا در عین غیر آن  
و این معنی را فرقی و ششده او است و قصد آن گفته اند که در او  
آنچه از وی بگوید استنها منظر نظر آنرا گرفته قسم این نوع است  
و آنچنان باشد که حروف نوعی در هر یک از آنها برادرند و از این نوع  
و از نظر بعضی بود و این نوع است و آنچنان باشد که حروف نوعی  
باشد که حروفی که در صدر آنها است باشد و این نوع است  
و آنچنان باشد که نوعی در ابتدا و مقصد از آن باشد و این نوع  
نامش این نوع بود **قسم** نوعی جامع و آنچنان بود که حروفی که در  
صدر و ابتدا است هر دو باشد و این نوع کثیر است و بواسطه  
آنکه جامع گفته اند که نوعی در ابتدا و با هم جمع گفته است **قسم**

مجموع

نوعی سو و در آنچنان باشد که اینهاست مطهر است یعنی لغوی است پس  
**قسم** نوعی جمع و آنچنان باشد که کلمات نوعی در عرض و ابتدا  
باشد و این نوع را جمع گفته اند که نوعی در عرض و ابتدا  
در در سطح است **قسم** نوعی که در آنچنان باشد که در ابتدا  
و ابتدا و او خود و غیر از آنرا باشد و این نوع نوعی است  
**قسم** نوعی که در آنچنان باشد که کلمات در حروف نوعی  
بر آن نوعی است و مخصوص خود را از اجزا است باشد و این نوع  
**قسم** نوعی که در آنچنان باشد که نوعی در حروفی که در  
و چون هر فردی از نوعی در هر یک از آنرا باشد و این نوع  
خوانند **قسم** نوعی که در آنچنان باشد که مقصود در خود و  
در و در آنکه بود و در آنکه کلمات این نوع نوعی است و از اول آنرا

نوعی که در آنچنان

سید موش متوجه و بختیاری باشد که از شتران تمام تو شتر رود  
بهرین احوال که در مصالح اول وگاه در مصالح ثانیه باشد  
موش متوران در موش متوجه به در یکدیگر و اید از موش طبی  
نیز خوانند به در شل کپا شپه باشد و متور کپان کویسه  
که از شتران هم چندان است این نیز کویا که حرف کلمات تو شتر  
در یکدیگر جمع شده اند **سید موش متوجه** و آن تو شتر مصدر و مجتمع  
و ذوالاخبار باشد که که که محظوظ و معذیر کند که بچند ستون  
تیم بود و این را معجزه آن گفته که در چند نوع از موش وارد است  
خود را تو شتر **سید موش متوجه** و بختیاری باشد که حرف کلمات تو شتر  
شکل از انحال موضوع شده باشد و انواع او از حد اعتدال تجاوز است  
آنچه از این هم شو فرض و متداول بقا باشد شتر است

اول موش مشغ و انجنان باشد که موش را از منقش شکاری و منع کند  
 و هر اینه در آن شک منوب بر کرد چون مطلع مشغ و مطلع مرغ و مطلع  
 و در موش مشغ و آن موش بر باشد که آن را بر صورت مرغ و منع کند باشد  
 سه موش مشغ و آن موش باشد بر صورت مرغ و منع کند باشد  
 و انجنان باشد موش مشغ بر صورت چهار درخت منع کند باشد  
 بد که چنانچه هر چهار از کثرت مشغ شوند **چشم** موش مد و آن  
 چنان موش باشد که از این موش دایره نهاله باشند **ششم** موش مشغ  
 و آن موش باشد که رویه و منع کنند و منع کند بر وجه این موش  
 رد و او این قد و شب معلوله که درین فن نوشته اند معلول  
 و اینجا یکم مختصر تحقیق کرده شد و بدایه متفرع از سر و دیگر  
 از موش استنباط فرموده و هر یک که در ذرات خود به نظر است



اول موش شریف انچنان بود که حرف اول از صراع اول بپای  
 و حرف دوم از صراع دوم و سیم از صراع سیم و چهارم از صراع  
 بر این ترتیب که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
**شماره** چند که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 هر چه است : بگویم که از آن که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 در موشکوب که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 بهر آنکه در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 و این نوع شکل که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 این چهار است که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 خون در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 بهر آنکه در موشکوب است که از موش خود را که در دو

خند و لا

اول

موش

در هر است که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 خون در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 بهر آنکه در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 اول قاضی است که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 و این نوع شکل که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 بهر آنکه در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 و این نوع شکل که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 بهر آنکه در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 و این نوع شکل که در موشکوب است که از موش خود را که در دو  
 بهر آنکه در موشکوب است که از موش خود را که در دو

موش







و در مقدمه و اندر رخسار باشد بر وزن مفعول مثبت بر وزن  
 مفعول ماضی آنرا چشم تر بود و در وزن بحر ششم که نیم بر وزن بود  
 و این مصنف جمع البحرین نیز خوانند **سیم** متون مذکور  
 باشد که سخن را بر قدرت در سخن و مهارت در فن در کوی  
 از کجاست نظر ابراز کند که الف فای آن را با هم میارند و در  
 مخصوص است و اگر در آخر حرفی طرح کند وزن دیگر شود  
 از منتهیات و نهان که این مذکور است آن گوید که تصرف  
 در ذریعت واقع است **ش** از فاکت است سر مدله که  
 نشیند که نوشته است هر زار و خوشتر از اینچنین بحر مخرج افوب  
 مکتوف بود و هم از آنرا که هر معنی صریح بیندازد و در وزن بحر  
**ح** از فاکت است سر مدله که نوشته است هر زار و خوشتر

۳

۴

۵

و این مصنف را صحت الوزنین گویند **ه** متون مکتوبی که  
 که هر کس که بخواهد در این کتاب خود را در بحر و مخرج و  
 در بحر ماضی را مکتوب کرد اندک بگریزید و این از بحر ماضی است  
 مثال این بحر را **ب** شاکست بر وزن بحر ششم بر وزن بحر ششم  
 شش مدله بحر ماضی که در بحر ششم بحر ماضی بر وزن بحر ششم  
 چهار بار و بحر مکتوب را در بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی  
 مفعول فای عیان چهار بار و **ش** در دل بر وزن بحر ششم  
 که در بحرین مدله شش بحرین مدله شش بحرین مدله شش  
 مکتوب کرد مثال خواهد بود که هر کس که در بحر ماضی  
 بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی  
 بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی  
 بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی بحر ماضی

۶

۷

۸

۹



برهان توئی عیسی بحسب توئی صائم بر غمت توئی کبری  
 انصاف در لغت و انصاف در بیان باشد و در اصطلاح بطریق تقدیر  
 که در هستی منافات ندارد معنی نیست فروع کند با آنکه هر  
 بنظر خویش مشتق باشد بسبب آنکه میان این اشیاء  
 باشد و ختم از معنی آن فروع شود بر حسب آن بطریق  
 تا و کند بهر وجه از وجهی که باشد معنی مفرغ التفات  
 کند بصحیح یا کفایت است امر و در دویم لغت توئی  
 امید دهی و اگر که خفقت حرام شد و اگر که بهر دست  
 در دست غم نام آید دست جمع گیرد ای یا ران که کار از دست  
 رفت و متاخران گفته اند التفات بهی است از آنکه  
 متاخر از اسلوب نیست خطاب به او یا بعلی و از هر دو

بطلان

بطلان و در دو یا بعلی مثال التفات از غیبت خطاب  
 مثال آن که غم عجیب شد که نشأت از غم باشد امر محرم و زود  
 که محرم است ابتدا با مثال التفات از خطاب نیست  
 زان خواهم که از حق تو بر من رسیده در محرم است محرم  
 فروع آید نیست من به بند زلف و در سر قرار آید که گویند  
 زلف شریف کسر از ادب است و انواع التفات و کلام  
 امید است که در آن از در لغت و در یقین است و در اصطلاح  
 آن باشد که معنی را بفر مطلق یا اثبات هر چه مخصوص  
 آنکه در ابواب از وجهی قرار کند که آن معنی متغیر کرد  
 در قیاس او توانم داد و چه توانم اگر بار بار در آن است  
 است که در لغت و در یقین معنی هر چه در اصطلاح

مان

پت

تدرک

هند و انظار

جداست از آنکه هر کس زینت ایراد فطر چند  
 ایراد کند و صاحب کمال کند که بگوید گفت  
 پس مدح باز نپذیرد مدح تو گفتند و نخواهم که  
 زیرا که برویست اندازه تقریرش در هر سخن آید  
 و بهر آنکه از این سخن بداد و عین انواع مدح  
 کردن لطف نپذیرد و این را از سبب است فصاحت  
 شعر و نه از سبب است صنایع از آنجهت که مانند  
 دم مدح کند عیش مدح منقص شده باشد  
 و نه سبب از استماع کلام مذموم منفرشته **بنا**  
**اندم** تا کند از روی لغت استوار کردن به و اینست  
 چنانکه که شعر مدح مغرور را مدح مستحقان  
 کردیم

مثال

مثال

التماس

تأکید المدح بالمدح

کردند و در اثنا حرفی از حروف اشتقاق نیاورد  
 چنانچه بسبب تصور کند که غنان بهان از به  
 مدح بطریق ذم متعطف خواهند و نه  
 چنین بود بلکه تأکید مدح اول باشد  
**مثال** ترانه عدست لیک بگوید که دست لغت جوین  
 ستم تا کند انهم بایشه **المدح** عکس صفت  
 منقذ است و ظرافت این لایق را مسوود و نه  
 و اینچنان باشد که شاعر متعرض است و قمر کرد  
 و حرف از حروف استیفاء کند که موسم  
 باشد بدانکه مدح بهر از آن خواهد که از کف سخن  
 گوید که متضمن ذم دیگر باشد **مثال** الحاحی بطریقه

مثال

تأکید المدح بالمدح

مثال



ما که بسی نامناز است : لیکن این صفتش است  
 که زشت و زاری است و قبح الدین خوانی درین باب  
 قطع دارد الحاق نیکو گفته است **بت** بنده را  
 در جردی نمر است : که حکایتی بصدد مدح است  
 جو مقواد جد و شیرازه هر چه بزم بدست خود  
 سازم : کار بکوزا یکی لا کار به نود روز یا بعد  
 سازم : با همه زیر کی و استند و پیک  
 و بر بزم و یک بزم و مراد از این صفت  
 چیت خیر است و این صفت که من لطف نیز  
 گویند **مدح** **الوجه** موی به در لغت صریحا  
 گویند که او را بهتر واحد باشد

الحج المبرور

عالمی

بی اختلاف و در اصطلاح است که مستطعم  
 مدح و راضی موصوف کرد اند که صفی دیگر  
 بر آن مرتب کرد و چون توبه شایسته بود  
 مدح و در آن مرتبه است که هیچ بهتر  
 دیگر متغیر نیست و دیگر بکمال مدح و دیگر این  
 مدح موی به گفتند و بعضی این را توفیق  
 مشرق خوانند و مدح مکرر نیز گویند  
**مثال** می توان گفت در این حد و که گفته  
 چند توبه کن که در مثال دیگر این بیت لطیف  
 افتاده است **بدر** از این زاده خنده و رفت  
 کو خواهم چنانکه در مراح بدست خنده

مثال

مدح

تحریر فیض

خنده آورد و عرفان **تحریر فیض** این صفت چنان  
 باشد که مستطعم منصف را بر او معترف شود که مستطعم  
 مخالف آن بود و سخن نبوی او که  
 که مدح و توبه را معترف شد و منزل و جد  
 مخالف **بدر** از این زاده خنده و رفت  
 در ده بودای تو خسته است عارف و بفر این  
 زود و همین گفته اند اما نزدیک محققان آن  
 معتبر علیه است **در مدح** این صفت چنان  
 که در سخن نظر از او است که زوی  
 معترف دیگر که بود و معترف بود و هر عین ملک باشد  
 اگر در این صفت که در گفته اند و این صفت که در گفته است

تحریر فیض

و اینچنان است که مدح و توبه را معترف شد و هر عین ملک باشد  
 که در گفته اند اما نزدیک محققان آن  
 معتبر علیه است **در مدح** این صفت چنان  
 که در سخن نظر از او است که زوی  
 معترف دیگر که بود و معترف بود و هر عین ملک باشد  
 اگر در این صفت که در گفته اند و این صفت که در گفته است

در این صفت















بالقوت خود را که بدان شهرت باشد به در نزد کردن خواه مقصود در خوا  
 قطعه را بر و کف که در غزل آرد و اندر بر کوه است اولی که در آخر غزل  
 ابراز کرده شود و این نوع که بر الله تعالی است و مثال آنجای که در دو دم که کف  
 ردیف است از دو این در او قوت و کمال از هر چه در وقت تا و اولی که در  
 دلیا جملات کلام است که کف در آخر غزل است و این را قوتی گفته اند  
 مثال آن که در کف قیام باشد و این قوتی است که در هر یک از این است که  
 حافظ قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 مثال آن که در کف قیام باشد و این قوتی است که در هر یک از این است که  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این

شند  
شند  
نزدیک  
محبوب

از عدد و کلمات است و در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 که در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 مثال آن که در کف قیام باشد و این قوتی است که در هر یک از این است که  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 قوتی است که در این است که در هر یک از این است که در هر یک از این

نزدیک  
محبوب

بر هر که مراد تو که آن قطعه را در دست است و در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 آن چنان باشد که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 سخن بگوید و این که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این

شند  
شند  
نزدیک  
محبوب

و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این  
 و در هر یک از این است که در هر یک از این است که در هر یک از این

نزدیک  
محبوب































و بهین شود و طبعش در مجموع توان کرد و سرانجام تا از اصطلاحات  
 علوم آرد و قوه حاصل شود در باب شرح کردن سطر سطر که در حدیث  
 الیهین نظر کند و در این صفت فیه است که مطلقش این است **ل**  
 ترک و عدالت الدار من منتهی عدت ترک العبد من بقاء و کما یبده  
 آنست که درین صفت سطر ازین جهت گفته اند که سطر و ترک هر دو به قدر  
 و میان مع رفته میگویند که درین معنی هر دو یک معنی است و کما فی الیهین  
**س** سطر در لغت و در کون باشد و در اصطلاح آن است که در لغت هر دو  
 الحاق کرده شود چنانکه در سطر یک معنی می شود و چنانکه در سطر  
 چنانکه گویند همان را بیاورد و چنانکه گفته اند چنانکه گویند سطر  
 مرد و کت و آنچه سطر ازین معنی گرفته اند غالباً نوعی است که تواند بود  
 چنانکه یکم آنست که در یک سطر یک معنی از هر دو در یک **حقیقت**

شعر

تفسیر

نصف

در شفاف و دل باشد و در اصطلاح توان کرد که سطر در معنی خوشی باشد  
 و در لغت و در دل باشد و فعلی است که بگویند و هر چه سطر است در لغت  
 را در آن رخصت است مثال مولانا رشید الدین فریاد **ج**  
 شهر بار بار و طبع و قوازم جاری شد و سطر این است که در آن  
 بهین بر سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 خط سطر که در سطر هر دو یک معنی است و سطر و سطر ازین جهت  
 و در کون سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 از سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 از سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت

من

شعر

تفسیر

استخراج توان کرد و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 دانست که سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 بر کون سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 آنست که سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 و چون سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت

و در باب استخراج سطر  
 و در باب استخراج سطر  
 و در باب استخراج سطر  
 و در باب استخراج سطر

شعر

تفسیر

نصف

موقوف

من

شعر

تفسیر

بر سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 و در سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 خط سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 عین و سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 موقوف و سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 غایت ظهور و سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 موقوف و سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت  
 سطر و سطر ازین جهت گفته اند که سطر و سطر ازین جهت































خ  
خ

1

منه  
منه  
منه

مفتوحه

بیمیں

بجھن

المؤمنين

21.



که نسبت در غورهای برخه الحاقی اینجا فیه در در شده و حرف مقصد در ف  
و خیر و الف مقصد بر و خیر و کسب و حرکت و خیر و شایع و کسب و خیر و کسب  
این فیه و کسب و ع و کسب که الحاق الف کسب را رعایت کند و در ف  
لازم خوانند و اگر رعایت کنند ع یا شایع یا ف و کسب و در اول و مقصد  
آرند و ابود و این فیه مقصد بر و شایع و حرف کسب را رعایت کنند  
و خیر نیز مخبر باشد و از حرکات رسمی شایع و ف و شایع که مخبر  
که پیش از حرف در می آید و با چهار حرکت که در گذشته اند در **مطلق**  
مطلق بر چهار حرکت مطلق موصوفه و مخبر و موصوفه و در موصوفه و مخبر  
و در موصوفه و مخبر **مطلق** آن باشد که بعد از حرف در و کسب که آید و آن  
حرف و موصوفه و مخبر که آن حرف در و موصوفه و مخبر و موصوفه و مخبر  
و موصوفه و مخبر که آن حرف در و موصوفه و مخبر و موصوفه و مخبر

وہیستغفرلہ  
غوث آورد صحیح  
در کمال کرم  
نرم و لطیف  
کمال کرم  
نار و نور  
بر کمال کرم  
نار و نور  
وہیستغفرلہ  
وہیستغفرلہ  
وہیستغفرلہ  
وہیستغفرلہ

۴۸

موسم: خريف و بهار

فصل

[illegible]

نم

۲۰

1



三

三

722

2

10

三

五

ازوف

مقام

五

—

میر

ع



شماره پنجم

3

منه

۱۰۰  
 که در این کتاب  
 آمده است  
 به این ترتیب  
 که در این کتاب  
 آمده است















از عیب پاک بی نهر از عیب کینه زد و پیک  
درین انصاف که بنابج در شمر در کج که عیب بود

سهم نام که اصف فتنه محمد حسن العففت  
منت القاب بعد ملک و بار  
بسیار از دهم شش  
۱۳۳۳









مجله  
نامتاری که در این  
مکتب چهاردهین است و در  
مکتب



